

عوامل مؤثر در جنبشی بودن فضای سیاسی و اجتماعی ایران (مطالعه موردی: دوره جمهوری اسلامی) علی جان مرادی جو^۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۲/۳۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۱۸

چکیده: در این مقاله بحث جنبشی بودن فضای سیاسی و اجتماعی ایران مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. این موضوع بدین خاطر مطرح می شود که در چهار دهه اخیر با نوعی مشارکت از نوع جنبشی مواجه هستیم تا رقابت سیاسی در چارچوب یک نظام معنا بخش مشترک و نوع عینی احزاب سیاسی. چون زمانی که احزاب در انتخابات و رقابت ها نقش آفرین باشند، فضای سیاسی حالت جنبشی به خود نمی گیرد و در اصطلاح موج ایجاد نمی شود. نوشتار حاضر که از نوع تحقیقات توصیفی-تحلیلی است، با هدف تبیین عوامل مؤثر در جنبشی بودن فضای سیاسی و اجتماعی ایران در دوره جمهوری اسلامی به رشته تحریر درآمده است. مهم ترین عوامل مؤثر در جنبشی بودن فضای سیاسی و اجتماعی ایران کدامند؟ و ریشه این جنبشی بودن از کجا نشئت می گیرد؟ مهم ترین پرسش تحقیق حاضر را تشکیل می دهد. نتایج تحقیق نشان می دهد که نبود نهادهای مدنی و مستقل از دولت، نبود بسترهای مناسب برای شکل گیری احزاب پایدار و عدم رعایت اصول رقابت سیاسی مدنی، فقدان فرهنگ دموکراتیک میان نیروهای اجتماعی و نبود یک نظام معنابخش مشترک میان جریانات سیاسی از عوامل مؤثر در ایجاد فضای جنبشی در جامعه هستند.

واژگان اصلی: جامعه جنبشی، جنبش اجتماعی، رقابت سیاسی، مردم سالاری، جمهوری اسلامی ایران.

^۱ استادیار علوم سیاسی دانشگاه افسری امام حسین (ع)، moradialijan@gmail.com

مقدمه

در بسیاری از جوامع مدرن، احزاب و گروه‌های سیاسی بازیگران مهم تحولات اجتماعی سیاسی به شمار می‌روند، اما در جامعه ایران این نقش‌ها را جنبش‌ها بر عهده دارند. به نظر می‌رسد استفاده از مفهوم جامعه جنبشی، شیوه‌ای مطلوب برای درک تحولات و رویدادهای اجتماعی ایران است. تصور نگارنده آن است که تحولات ایران بیشتر از خلال جنبش‌های اجتماعی قابل پیگیری هستند و از این رو احزاب و گروه‌های سیاسی به نسبت کمتر از جنبش‌های اجتماعی در این حوزه نقش دارند. اهمیت جنبش‌های اجتماعی در ایران به حدی است که می‌توان جامعه ایرانی را «جامعه جنبشی» نام نهاد. در چنین جامعه‌ای، شرایط برای عمل جامعه جنبشی مهیاتر است. از این پس سخن تنها در باب جنبش‌های اجتماعی درون جامعه نخواهد بود، بلکه در اینجا کلیت جامعه خصیصتی جنبشی خواهد یافت، چنین جامعه‌ای بخش اعظم نیروهای اجتماعی را با خود درگیر می‌کند؛ به عبارت دیگر جامعه جنبشی مرکب از جنبش‌های نیمه شکل یافته متفاوتی است که به جای تمایز از یکدیگر، به صورت پیوند یافته و درهم متداخل، کلیت جامعه را با خود درگیر ساخته‌اند. چنین موقعیتی اگرچه امکان فعالیت حزبی و سازماندهی شده را مشکل می‌سازد، اما اساساً امکان سرکوب مقاومت را هم ناممکن می‌کند.

برای فهم بهتر مسئله، می‌توان جامعه جنبشی را در برابر جامعه‌سازمانی در آمریکا و جامعه مدنی در اروپا قرار داد. جامعه آمریکا یک جامعه‌سازمانی است که احزاب و نهادهای سیاسی به آسانی در آن پا می‌گیرند و همچنین ظهور اعتراضات و سازمان‌دهی اعتراضات در آن آسان‌تر است. در چنین جامعه‌ای جنبش‌ها صرفاً بخشی از احزاب یا ادامه فعالیت‌های حزبی به شمار می‌روند. برخلاف جامعه‌سازمانی، جامعه جنبشی مسیر تحول و تکامل خود را از طریق تفکیک و تمایز پیش نمی‌برد و برخلاف جامعه مدنی اروپایی، بین قلمرو سیاسی و مدنی، عمومی و خصوصی نیز مرزی قائل نیست؛ در جامعه جنبشی مرزها سیال و کدر می‌شوند. این جامعه جامعه‌ای سستی هم نیست، چرا که در جامعه سستی شالوده‌های تحکیم یافته‌ای مستقرند و نیروهای تغییر از طریق کانال‌های تعریف شده، عمل می‌کنند. در حالی که جامعه جنبشی از طریق اختلاط نیروهای سستی و مدرن عمل می‌کند. البته بیشتر به یک جامعه مدرن شبیه است تا جامعه‌ای سستی. جامعه جنبشی از این لحاظ که نیروهای طبقات متوسط و جدید بدنه اصلی آن را شکل می‌دهند مدرن است، اما از سوی دیگر نیروهای سستی تغییر نیز نقش بارز و تعیین کننده‌ای در آن دارند.

بحث جنبشی بودن فضای سیاسی و اجتماعی ایران را بدین خاطر مطرح می‌کنیم که در چهار دهه

اخیر با نوعی مشارکت از نوع جنبشی و مناقشه‌آمیز مواجه هستیم تا رقابت سیاسی در چارچوب یک نظام معنا بخش مشترک و نوع عینی احزاب سیاسی؛ چون زمانی که احزاب در انتخابات و رقابت‌ها نقش‌آفرین باشند، فضای سیاسی حالت جنبشی به خود نمی‌گیرد و در اصطلاح موج ایجاد نمی‌شود. بر این اساس نویسنده درصدد پاسخگویی به این پرسش است که به چه علت موقع هر کنش سیاسی رقابت‌آمیز همچون انتخابات سراسری ریاست جمهوری، احزاب نقش کم‌رنگی دارند و همه به سمت جبهه‌ها و ائتلاف‌ها می‌روند و تلاش همه این گروه‌ها و جریان‌ها در راستای ایجاد «موج اجتماعی» است؟ به‌راستی ریشه این جنبشی بودن فضای اجتماعی ایران از کجا نشئت می‌گیرد؟

چارچوب نظری؛ تبیین مفهوم جامعه جنبشی

مفهوم جامعه جنبشی، در درجه اول، ناظر به نقش جنبش‌های اجتماعی در دگرگونی و تعیین سمت‌وسوی تحولات اجتماعی است و در درجه دوم به اولویت‌بندی جنبش‌های اجتماعی در برابر احزاب و گروه‌های سازمان‌یافته سیاسی می‌پردازد. در بسیاری از جوامع مدرن، احزاب و گروه‌های سیاسی، بازیگران مهم تحولات اجتماعی - سیاسی به شمار می‌روند، اما به نظر می‌رسد در جامعه ایران، این نقش‌ها را جنبش‌ها بر عهده داشته باشند. بر این اساس، تحولات جامعه ایرانی بیشتر از خلال جنبش‌های اجتماعی قابل‌پیگیری هستند و از این رو، احزاب و گروه‌های سیاسی به نسبت، کمتر از جنبش‌های اجتماعی در این حوزه، نقش دارند.

جامعه جنبشی در واقع، مرکب از جنبش‌های نیمه شکل یافته متفاوتی است که به‌جای تمایز از یکدیگر، به‌صورت پیوندیافته و در هم متداخل، کلیت جامعه را با خود درگیر ساخته‌اند. چنین موقعیتی، از یک‌سو امکان فعالیت حزبی و سازماندهی‌شده را مشکل می‌سازد و از سوی دیگر، امکان سرکوب کامل مقاومت را هم ناممکن می‌کند (کاظمی، اسفند ۱۳۸۶: ۸).

جامعه جنبشی با تمایز از جامعه سازمانی و جامعه مدنی معنا می‌یابد. جامعه جنبشی، سازمان‌یافته و حزبی نیست و از چارچوب حزبی گریزان است. در یک نظرسنجی علمی، جامعه ایران، سیاسی‌ترین و درعین حال، غیر حزبی‌ترین جامعه جهان اعلام شد. تنها سه درصد از مردم ایران تمایل خود را به کار حزبی اعلام کردند، اما حتی سه درصد از کل این جمعیت ناچیز نیز به‌طور رسمی کار حزبی نمی‌کنند (کاظمی، اسفند ۱۳۸۶: ۹).

تفاوت جامعه جنبشی با جامعه مدنی نیز این است که جامعه مدنی کمتر احتمال دارد روندهای اجتماعی و سیاسی جامعه ملی را تخریب کند، اما استعداد تخریب‌گری جامعه جنبشی بالاست. در

جامعه جنبشی، حل مسائل در مناقشات مهم، به جای مداخله احزاب و گروه‌ها، مستلزم مداخله توده مردم مثلاً از طریق انتخابات سیاسی، اعتراضات خیابانی و یا مقاومت‌های اجتماعی است. این ویژگی جامعه ایرانی خود را در مراحل گوناگون تاریخی، اعم از مقطع پیروزی انقلاب اسلامی و برگزاری انتخابات گوناگون، به‌ویژه انتخابات ریاست جمهوری نشان داده است. از سوی دیگر، نوع رفتار و خصلت کرداری در جامعه جنبشی ایران، بیشتر به جنبش‌های نوین اجتماعی نزدیک است تا جنبش‌های کلاسیک و مدرن.

جنبش‌های جدید، برخلاف گونه‌های پیشین، برای همه امور نسخه نمی‌پیچند و اهداف، برنامه‌ها و مطالبات محدودی را دنبال می‌کنند. از سوی دیگر، برخلاف جنبش‌های مدرن که بر تضاد منافع هواداران و مخالفان جنبش استوار شده بود، جنبش‌های جدید، هویت‌یابی را فی‌نفسه امری مطلوب و عین هدف می‌دانند. بر این اساس، معنابخشی به زندگی فردی از طریق مشارکت و یا طرفداری از جنبش، بر پیگیری منافع جمعی برتری داده می‌شود و اهداف فرامادی نسبت به سایر انگیزه‌ها، اهمیت بیشتری می‌یابد.

همچنین، تشکله‌ها و سازمان‌های جنبش‌های جدید، غیرمتمرکز، پراکنده و کوچک‌اند و به‌راحتی می‌توان عضو این جنبش‌های متکثر شد یا عضویت آن‌ها را ترک کرد؛ درحالی‌که جنبش‌های مدرن، غالباً با قواعد انعطاف‌ناپذیر سازمانی و سلسله‌مراتب مشخص می‌شوند.

تفاوت دیگر، آن است که شیوه مبارزاتی جنبش‌های مدرن غالباً چریکی بود، اما جنبش‌های جدید اجتماعی به اعمال سمبلیک و نافرمانی مدنی متوسل می‌شوند و هدف آن‌ها، نه کسب قدرت سیاسی بلکه تحت تأثیر قرار دادن افکار و عرصه عمومی جامعه است. جنبش‌های مدرن بر بولتن‌ها و نشریات درون‌سازمانی و ارتباطات پنهانی و محرمانه تأکید داشتند، اما جنبش‌های جدید به انتقال پیام‌ها و معناها از خلال رسانه‌های فراگیر همچون شبکه‌های اجتماعی، علنی و غیررسمی اقدام می‌کنند (کریمی، ۱۳۸۵: ۶۳)؛ بنابراین، سمت‌وسو و جهت‌گیری این جنبش‌ها عمدتاً معطوف به جامعه است نه دولت و بیشتر دغدغه سبک زندگی یا شیوه‌های زیستی و سیاست هویت را دارند.

بر این اساس، می‌توان کنش‌های جمعی و اعتراضی معطوف به پیروزی انقلاب اسلامی را در همین چارچوب ارزیابی کرد و آن را بیشتر متناسب با جنبش‌های نوین اجتماعی دانست. در آن زمان اشتباه استراتژیک دولت موقت این بود که تصور می‌کرد این حرکت از جنس جنبش‌های مدرن و کلاسیک است که اکنون به اهداف خود دست‌یافته و با پیروزی انقلاب، گروهی را مأمور و نماینده پیگیری

اصلاحات ساختاری در حکومت کرده است و بنابراین، باید به خانه باز گردد و کنش جمعی را پایان یافته تلقی کند. درحالی که عاملان و حاملان انقلاب آن را محملی برای ابراز و احراز هویت خود و به نمایش گذاردن سبک جدیدی از زندگی می‌دانستند که تغییر صرف حکومت و قدرت، نمی‌تواند به هژمون شدن آن در جامعه بیانجامد؛ بنابراین، با تصرف سفارت ایالات متحده و معرفی آن به عنوان لانه جاسوسی، محمل و مجرای جدیدی برای بروز و ظهور این نوع کنش یافتند و حتی جنگ تحمیلی هشت ساله را نیز به رویداد و محمل هویتی، جنبشی، گفتمان سازی شبکه‌ای و اجتماعی تبدیل کردند.

بر این اساس، انتخابات ریاست جمهوری در خرداد ۱۳۷۶ نیز محمل بروز و نمایش نوعی از کنش‌های جمعی، هویتی و جنبشی بود که تا آن زمان محمل دیگری برای تظاهر خود نیافته بودند. این رویداد نشانگر آن بود که جنبش یا خرده جنبش‌هایی در بطن جامعه جنبشی ایران شکل گرفته‌اند که انتخابات را بهانه‌ای برای ابراز یا احراز هویت خود، مخالفت با الگوهای قالبی فرهنگی، ابداع هنجارهای جدید و گرایش به سبک‌های متفاوت زندگی قرار داده‌اند.

کنش جمعی صورت گرفته در نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری در تیر ۱۳۸۴، به‌ویژه دور دوم آن نیز از همین گونه بود. در این دوره، بخشی از اقشار و نیروهای متنوع اجتماعی، به‌ویژه اقشار سستی و طبقه پایین جامعه که خود را محذوفان اجتماعی گفتمان دوم خرداد می‌دیدند و می‌پنداشتند در آن چارچوب فرصتی برای ابراز و بیان خود ندارند، برگزاری انتخابات را به‌مثابه فرصتی سرنوشت‌ساز برای ابراز و احراز هویت خود در جغرافیای اجتماعی ایران شمردند و انتخابات را که به‌ظاهر، رویدادی ادواری، قالبی و مختص احزاب و گروه‌های سیاسی و برنامه‌های آن‌هاست، به فرصتی برای بروز رفتار جمعی از نوع جنبشی تبدیل نمودند.

در انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری نیز همین ویژگی جامعه ایرانی نمود حاد و گسترده‌ای یافت و انواع خرده جنبش‌های اجتماعی در اردوگاه‌های مختلف سیاسی پیرامون نمادها و سمبل‌های مختلف هویتی بسیج شدند و رفتار جنبشی را با آئین رأی‌دهی درآمیختند. همچنان که تاکنون، این شکل کنش جمعی به بهانه‌های دیگری چون پیروزی تیم ملی فوتبال، چهارشنبه آخر سال، استقبال از برنده جایزه نوبل، روز تولد کوروش کبیر و حتی عزاداری امام حسین (ع) و برگزاری پرشور اربعین نیز بروز یافته و خواهد یافت. این خصلت جنبشی موجب شده است جامعه ایرانی بیش از هر جامعه‌ای پیش‌بینی‌ناپذیر باشد و پرونده‌های آن، نظام سیاسی را با بحران ظرفیت مواجه کند؛ یعنی

- تداوم این نوع رفتار موجب می شود نظام سیاسی به تدریج ظرفیت پاسخ گویی به تقاضاهای جنبشی و کنترل و مدیریت رفتارهای جنبشی را از دست بدهد (پورسعید، پاییز ۱۳۸۸: ۱۴۸).
- در جامعه جنبشی بررسی شده در بالا، مؤلفه های زیر تأثیرگذار هستند.
۱. احزاب و نهادهای سیاسی مردمی در آن به آسانی پا نمی گیرند و در صورت وجود، فاقد استحکام هستند.
 ۲. مواجهه دولت و مردم عمدتاً مستقیم بی واسطه است، یعنی هم مردم دوست دارند با دولت رویارویی داشته باشند و دولت هم میل مستقیماً با مردم مرتبط باشد.
 ۳. سازمان های مدرن در جامعه جنبشی قدرتی ندارند و این افرادند که در سازمان ها حکومت می کنند. به عبارت دیگر قواعد غیر شخصی سازمانی فاقد کارایی هستند و قواعد فردی و شخصی در سازمان ها جاری می شوند.
 ۴. سنت های فرهنگی (به خصوص آموزه های دینی) نقش نیرومندی در بسیج توده ها دارند، در مقابل اهداف و مقاصد مدرن (آموزه هایی چون دموکراسی و حقوق شهروندی) چندان برای بسیج توده ها کارآمد نیستند.
 ۵. مطالبات شهروندان بلندمدت هستند و همواره حل نشده باقی می مانند.
 ۶. هر نوع فعالیتی به سوی دولت جهت گیری شده است.
 ۷. جامعه مدنی تسخیر شده و در مواقعی هم با جامعه مدنی ساختگی مواجهیم، زیرا دولت می تواند هر لحظه حد و حدود جامعه مدنی را تغییر دهد.
 ۸. شبکه های شناور نامحسوس و شبکه های غیررسمی اجتماعی از شبکه های رسمی اجتماعی نیرومندتر هستند.
 ۹. حل مسائل در مناقشات مهم به جای مداخله احزاب و گروه ها، مستلزم مداخله توده مردم (مثلاً از طریق انتخابات) است.
 ۱۰. در جامعه جنبشی ایرانی، امید به زندگی ها (محبوبیت آدم ها، محبوبیت ایده ها، محبوبیت نظام های سیاسی و...) پایین است.
 ۱۱. در چنین جامعه ای مردم اساساً حوصله فعالیت سیاسی سازمان یافته را ندارند و حاضر به صرف زمان مستمر برای چنین فعالیت هایی نیستند.
 ۱۲. دولت بسیار نیرومند است و جامعه بسیار واکنشی و معترض.

۱۳. جامعه قطعه‌قطعه شده است (زنان، جوانان کارگران، معلمان و...)، اما مطالبات و نارضایتی‌ها از هم گسیخته نیستند. در واقع پوشش اعتراضی فراگیری وجود دارد که می‌تواند گاه‌وبیگاه بخش‌های مختلف را در کنشی اعتراضی گرد هم آورد (کاظمی، اسفند ۱۳۸۶: ۹).

این‌ها خصایص جامعه‌ای است که آن را جامعه جنبشی می‌نامیم؛ چنین جامعه‌ای همواره احتمال تغییر را در کنار نقاط ضعف خود حفظ می‌کند. در جامعه جنبشی تغییرات از طریق مداخله مستقیم و گاه پیش‌بینی نشده مردم صورت می‌گیرد و به دلیل شکل موجود جامعه تنها نتایج سودمند و پیش‌رونده‌ای در بر ندارند، بلکه ممکن است در برخی مواقع به تقابل نیروهای اعتراضی علیه یکدیگر نیز بینجامد و چون شکل جامعه جنبشی ایرانی قطعه‌قطعه شده و غیر ارگانیک است، امکان سامان‌دهی و شبکه‌ای شدن و اتصال نهادهای غیردولتی به هم وجود ندارد؛ بنابراین در برابر هجمه‌های دولت امکان بقا و مقاومت را ندارند.

ویژگی‌های جامعه جنبشی

جنبشی یا پویایی شدن یعنی جامعه خیلی آرام و استقرار ندارد و می‌خواهد در حرکت باشد. جامعه می‌خواهد پویا و تأثیرگذار هم باشد؛ یعنی هم کل جامعه چنین تمایلی دارد و هم گروه‌های مختلف اجتماعی هستند که به صورت اصناف، گروه‌های شغلی، گروه‌های جنسیتی، گروه‌های قومی، فرهنگی، هویتی و مذهبی در تکاپو هستند. در این جا آرامش و در خودبودگی سابق را نمی‌توانند داشته باشند و تمایل به خودابرازی دارند تا در صحنه اجتماعی خودشان را بیان کنند و به چالش با گروه‌های متفاوت دیگر برخیزند و یک جایی هم به تعامل و هم گروهی با آن‌ها برآیند.

یکی از ویژگی‌های این جامعه سازمان‌یافتگی در نهادهای مدنی است؛ جنبش لزوماً جنبش خیابانی نیست که کف خیابان باشد. این جنبش در عرصه جامعه مدنی، رسانه‌ها، ارتباطات عمومی بین فعالان اجتماعی و مدنی و فرهنگی شکل پیدا می‌کند. نهاد هم برای خودش یک چارچوب‌هایی را تعریف کرده و این چارچوب‌ها از یک نوع استقرار و استحکام برخوردارند. از طرف دیگر افکار عمومی در جنبش‌های اجتماعی متبلور شده و می‌خواهد در عرصه رسمی تأثیرگذاری داشته باشد و صدای خودش را به گوش مسئولان برساند. جایی از برخی سیاست‌ها و راهبردها نقد کند یا آن‌ها را تغییر دهد ولی از طرف سیستم و مسئولان این باب ارتباط بسته شده است. یک ویژگی جامعه جنبشی این است که گفت‌وگویی درون خود جامعه در می‌اندازد یعنی فقط این نیست که یک سری مطالبات از دولت دارد و مقابل دولت می‌خواهد حرفی بزند و تغییراتی ایجاد کند بلکه یک نوع گفت‌وگوی

اجتماعی درون جامعه در می‌اندازد. در شرایط جنبشی شدن جامعه از یک‌طرف گفت‌وگو بین گروه‌های مختلف اجتماعی و از یک‌طرف گفت‌وگو بین گروه‌های مختلف اجتماعی و دولت در می‌گیرد.

از زاویه دیگری می‌توان به چهار خصیصه جنبش‌ها اشاره کرد که در صورت توجه به آن‌ها توسط حاکمیت زمینه برای حرکت رو به جلوی در جامعه حاصل می‌شود. اول این‌که در جنبش‌ها، ناراضیان در انتقاد به وضع موجود و حاکمیت و نهادهای پر قدرت دارای ایده و فکر ایجابی برای آینده در چارچوب ساختار سیاسی هستند یا به بیان دیگر گفتمان و خط‌مشی دارند. دوم این‌که حاملان جنبش‌ها معمولاً از اقشار گوناگون طبقه متوسط‌اند و چند نسلی‌اند. سوم این‌که جنبش‌ها از طریق نهادهای مدنی با حاکمیت تعامل می‌کنند و عمدتاً دنبال بازی‌های برد-بردند. چهارم این‌که جنبش‌ها معمولاً جامعه مدنی و دولت‌ها را گشوده‌تر و دموکراتیک‌تر می‌کنند (جلائی پور، ۱۴۰۰). به دلیل همین تفاوت‌ها است که یک «حکمرانی مدبر و خوب» اعتراضات جنبشی جامعه را غنیمت می‌شمارد و با پاسخگویی به مطالبات آن‌ها از شورشی شدن جامعه جلوگیری می‌کند.

بنابراین این پرسش مطرح می‌شود که جنبشی بودن جامعه از چه زمانی شروع می‌شود؟ می‌توان پاسخ داد که جنبشی شدن جامعه در پس از مرحله‌ای است که جامعه به نحوی با رادیکالیسم فاصله می‌گیرد. جامعه‌ای که انقلابی است جامعه‌ای است که می‌خواهد نظم موجود را به هم بریزد و دگرگون کند. جامعه ایرانی به یک معنا از انقلابی شدنش عبور کرده و این دقیقاً متعارف و معادل با شرایطی است که جامعه دنبال تغییر هم هست؛ اما این تغییر را از طریق حرکت‌های رادیکال و سمت و سوق‌های تند نمی‌خواهد (ابراهیمیان، ۱۳۹۷: ۳۲). در ظرفیت جنبشی شدن، جامعه تغییر می‌خواهد ولی آماده گفت‌وگو و حرکت‌های مسالمت‌آمیز هم هست. تنوع اجتماعی را به نحوی می‌فهمد و تکرار می‌پذیرد. گروه‌های اجتماعی سعی می‌کنند در حد و حدود خودشان باقی بمانند و در عین حال مطالبات خودشان را نیز طلب کنند. در برخی مواقع این مطالبات تبدیل به مطالبات کوچک و تعریف شده و روشن و مشخص می‌شود. این بستگی به حرکت نظام یا سیستم هم دارد که قرینه این جنبش است و از تعامل با این جنبش شکل پیدا می‌کند؛ بنابراین ما این‌جا یک دوگانگی بین جنبش و نظام داریم. نظام، مفهوم عام جامعه‌شناسی است؛ یعنی سیستم و بخش نهادین جامعه در مقابل بخش جنبشی جامعه قرار می‌گیرد. بخش جنبشی جامعه همان بخشی است که دست مردم است و گروه‌های مختلف اجتماعی می‌آیند و مطالبات خودشان را بیان می‌کنند. بخش نهادین جامعه

یا نظام یا سیستم هم بخشی است که می‌خواهد قواعد بازی را تعریف کند و از آن‌ها دفاع کند. معمولاً هم می‌خواهد قواعد بازی را حفظ کند و اجازه تغییر و دگرگونی را ندهد (ابراهیمیان، ۱۳۹۷: ۳۳).

نحوه تعامل با سیستم یا نظام در سرنوشت جنبش می‌تواند تأثیر بگذارد. در ایران چیزی را که می‌بینم این است که بخش نهادین جامعه یک برخورد تحقیرآمیز نسبت به بخش جنبشی و مطالبات گروه‌های مختلف اجتماعی دارد و تقریباً می‌شود گفت به هیچ نحوی آماده تعامل و گفتگو نیست. گفت‌وگو بین سیستم و جنبش به روی هم بسته شده است. در جامعه ما نهادهای مدنی مستقل و قوی به معنای واقعی یا کم است یا در برخی از حوزه‌ها وجود ندارد. در چنین شرایطی به جای آن‌که ما بگوییم جامعه جنبشی شده، می‌توانیم بگوییم جامعه توده‌ای شده است. در شرایط توده‌ای شدن جامعه هم مطالبات برای تغییر وجود دارد و هم تحرک و پویایی در جامعه هست؛ اما آنچه وجود ندارد، آمادگی توده‌ها برای گفت‌وگو است. به خاطر این‌که سازمان ندارند که از طریق آن‌ها گفت‌وگو کنند. این گروه‌های توده‌ای، توسط رهبران پوپولیستی تجهیز و تهییج و بسیج می‌شوند و در یک حرکت‌هایی که عمدتاً هم مسالمت‌آمیز نیست خواسته و مطالبات خودشان را به شیوه‌های خشونت‌آمیز بیان می‌کنند، لذا ما در شرایط توده‌ای شدن با تکتیری مواجه هستیم که این تکتیر غیر گفت‌وگویی است.

نگاه جنبشی در مطالعه جامعه ایران

برای درک بهتر ظرفیت جنبشی جامعه ایران، ما از دو گونه از جنبش‌ها استفاده می‌کنیم: یکی گونه «جنبش سیاسی فراگیر» و مبتنی بر فرازوفروود امواج اعتراضی و با صدا و دیگری، گونه «جنبش‌های مبتنی بر پیشروی آرام» و کم سروصدا. منظور از جنبش‌های فراگیر و سیاسی، جنبش‌هایی است که در سطح ملی و در سطح اکثر شهرهای اصلی اتفاق می‌افتد. این جنبش، مطالبه یا هدفی را پیگیری می‌کند که خواست اکثر اقشار تأثیرگذار جامعه است؛ مانند مطالبه سازوکارهای مردم‌سالاری که با انتخابات سالم، آزاد و عادلانه، رعایت حقوق برابر شهروندی و آزادی رسانه‌ها و تشکل‌های مستقل در جامعه مشخص می‌شود. گاهی اوقات که در جامعه فرصت مناسب سیاسی فراهم می‌شود، این جنبش‌ها به سطح جامعه می‌آیند، دیده می‌شوند و به پیش می‌روند. دوره‌های انتخاباتی، معمولاً یکی از فرصت‌های سیاسی برای این نوع جنبش‌هاست (تیلی، ۱۳۸۳: ۴۰۳ تا ۴۱۵). برخی مواقع، جنبش‌های فراگیر سیاسی با مهار اقتدارگرایان روبه‌رو می‌شوند و امواج اعتراضی این جنبش‌ها به

درون جامعه بازمی‌گردد (باتامور، ۱۳۶۷: ۵۵ تا ۷۹).

به‌طورکلی، حرکت و پیشروی جنبش‌ها به قدرت رسمی معطوف بوده و با فراز و فرود همراه است. در پاره‌ای مواقع، این جنبش‌ها پیروز می‌شوند و ممکن است بتوانند با نهادینه کردن و قانونی کردن حق برابر سیاسی و شهروندی، جامعه را از مرحله «گذار» به دموکراسی، به مرحله «تحکیم» دموکراسی وارد کنند (پرزورسکی، ۱۳۸۶: ۱۳۳ تا ۱۶۶). در مواقع دیگر، ممکن است پاره‌ای از مطالبات این جنبش‌ها را دولت پاسخ دهد و نیروهای تشکیل‌دهنده جنبش تجزیه و متفرق شوند. با این‌همه برخلاف تصور اقتدارگرایان، ممکن است این جنبش‌ها به‌طور موقت مهار شوند؛ ولی سرکوب دائم آن‌ها در جوامع جدید، تقریباً غیرممکن است. این جنبش‌ها معمولاً با لایه‌های دیگر جنبشی جامعه پیوند دارند و در فرصت‌های دیگر، دوباره ظهور می‌کنند.

گونه دوم جنبش‌ها، جنبش‌های مبتنی بر پیشروی آرام، به‌طور غیرمستقیم سیاسی‌اند. این جنبش‌ها، مانند جنبش‌های فراگیر و سیاسی، به قدرت رسمی معطوف نیستند؛ بلکه مطالبات خود را بر اساس یک پیشروی آرام و در جریان زندگی روزانه پیگیری می‌کنند. بدین معنا، همان‌طور که حاملان این جنبش‌ها در طول روز و شب مشغول زندگی هستند، سبک‌های زندگی، رویه‌ها، ارزش‌ها، هنجارها و اصول مدنظر خود را رواج می‌دهند و طبق آن‌ها زندگی می‌کنند. گروه‌های قدرتمند جامعه این سبک‌ها و رویه‌ها را قبول ندارند و وقتی تعداد بی‌شماری از افراد یک قشر جامعه چنین رویه‌هایی را پیگیری کنند، به‌مرورزمان، به تغییرات بزرگ اجتماعی و فرهنگی و سیاسی در جامعه دامن می‌زنند (جلال‌ی‌پور، ۱۳۹۲: ۵۶۵).

بین جنبش‌های فراگیر سیاسی و جنبش‌های مبتنی بر پیشروی آرام ارتباط وجود دارد. شاخص جوامعی که در آن‌ها گذار دموکراتیک صورت گرفته، این است که به‌طور مرتب، در این جوامع، انتخابات دوره‌ای سالم برگزار می‌شود. دولت نیز رعایت حقوق برابر شهروندان را جدی تلقی می‌کند و جامعه مدنی مستقل از دولت را به رسمیت می‌شناسد و اقلیت‌های شکست‌خورده در انتخابات، در صورت کسب رأی، می‌توانند به اکثریت تبدیل شوند. معمولاً در چنین جوامعی، کمتر با جنبش‌های فراگیر و بیشتر، با جنبش‌های اجتماعی جدید روبه‌رو هستیم؛ جنبش‌هایی مانند جنبش‌های جوانان، زنان، صلح، محیط‌زیست یا همان جنبش‌هایی که درون جامعه مدنی در جریان است. این جنبش‌ها، امروز، در کنار احزاب و گروه‌های ذی‌نفوذ سیاسی، بخشی از جامعه سیاسی این کشورها را به‌طور طبیعی تشکیل می‌دهند و معمولاً نظام سیاسی نگران فروپاشی خود نیست (نش، ۱۳۸۴: ۳۰۷).

اینک پس از توضیح این دو گونه جنبش اجتماعی، به تفسیر لایه‌های جنبشی جامعه ایران می‌پردازیم و نقش هرکدام را در حمایت و نزدیک بودن به اقشار سستی و مدرن بیان می‌کنیم و متذکر می‌شویم که رقابت‌های سیاسی در جمهوری اسلامی ایران طوری است که عاملیت‌های استراتژیک از طریق بسیج فراگیر اجتماعی و ایجاد موج مردمی و اجتماعی و تحریک جنبش‌های مدنی می‌توانند هرگونه پیروزی را رقم بزنند. انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۷۶ و ۱۳۸۴ هرکدام به‌نوعی نمود عینی این وضعیت جنبشی جامعه را می‌رسانند.

۱- جنبش‌های فراگیر سیاسی: در ایران امروز، می‌توان از دو جنبش فراگیر و سیاسی سراغ گرفت: یکی «جنبش مردم‌سالاری» از طرف اقشار مدرن و دیگری «جنبش مذهبی مردمی» از طرف اقشار سستی. ریشه این دو جنبش را می‌توان در مبارزات مردم ایران، پیش از مشروطیت جست‌وجو کرد. دو جنبش مردم‌سالاری و مذهبی مردمی، در جریان انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷، با هم یکی شد و مؤثرترین قدرت اجتماعی را در برابر قدرت سیاسی حکومت اقتدارگرای پهلوی تشکیل داد. سپس، باعث فروپاشی آن شد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به تدریج، جنبش مذهبی مردمی در سازوکارها و نهادهای مردمی جمهوری اسلامی ادغام شد و بخش بزرگی از ظرفیت این جنبش، به دولت وابسته شد؛ در صورتی که در جریان انقلاب و جنگ، این جنبش کاملاً به جامعه وابسته بود. برخلاف جنبش مذهبی مردمی، جنبش مردم‌سالاری نه به امکانات دولت که بیشتر به امکانات جامعه متکی است. در رقابت‌های سیاسی دوره اصلاحات و اصول‌گرایی این دو جنبش نمود عینی داشته‌اند که در زیر به وضعیت هر دو می‌پردازیم.

۱-۱- جنبش مذهبی مردمی: جنبش مذهبی مردمی ایران که از درون اقشار سستی بروز نمود، دارای ویژگی‌های زیر است.

اولین ویژگی این است که پیش از انقلاب، این جنبش حول شکاف تاریخی و فاصله میان حکومت و مردم شکل گرفت: نه حکومت بر پایه انتخاب مردم بود، نه مردم حکومت را از آن خود می‌دانستند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار جمهوری اسلامی، این جنبش حول شکاف و چالشی دیگر، یعنی چالش ایران و امریکا (نماد استکبار) تداوم یافت. ایران را کشوری فرض می‌کردند که به آن ظلم شده است. امریکا را نیز کشوری فرض می‌کردند که ظالم و جنایتکار است و در جنگ تحمیلی عراق و ایران، از عراق حمایت می‌کند و به دنبال تغییر حکومت برآمده از انقلاب است.

ویژگی دوم این است که پیش از انقلاب، گفتارهای معنا دهنده و هویت بخش و توصیف کننده وضع موجود و اینکه برای تغییر آنچه باید کرد، در قالب «گفتمان اسلام انقلابی»، طرفداران انقلاب را تغذیه می کرد؛ یعنی انقلابیون توجیه می شدند که چرا حکومت پهلوی طاغوت است و چرا باید علیه آن مبارزه کرد. پس از پیروزی انقلاب، این گفتمان به جای ضدیت با حکومت، به سوی ضدیت با امریکا جهت گیری کرد؛ چون حکومت پهلوی ساقط شده و حکومت جمهوری اسلامی استقرار یافته بود. بر اساس همین تغییر، اشغال سفارت امریکا توسط دانشجویان خط امام را نیز رهبر انقلاب، «انقلاب دوم» نامیدند. تجاوز عراق در طول جنگ هشت ساله، به صورت غیرمستقیم، تجاوز غرب و به خصوص امریکا تلقی می شد. در این گفتمان، نیروهای مارکسیست و لیبرال و ملی که در جریان انقلاب فعال بودند و به پذیرش جمهوری اسلامی تن نمی دادند نیز ستون پنجم ضدانقلاب و وابسته به غرب و امریکا قلمداد می شدند.

ویژگی سوم این است که پیش از انقلاب، ابتدا تشکل ها و محافل روحانیون و روشنفکران و دانشجویی بودند که آرمان گفتمان انقلابی را پی می گرفتند. در آستانه انقلاب، گسترده ترین و اصلی ترین تشکل های این جنبش، تشکل ها و شبکه های مردمی مذهبی و هیئت های مذهبی در مساجد و حسینیه ها و خانه ها بودند که با رهبری روحانیون مبارز، در خدمت آرمان های انقلاب قرار گرفتند. پس از پیروزی انقلاب، این شبکه های وسیع مذهبی گسترش یافتند و در کنار آن ها، نهادهای انقلابی مثل کمیته های انقلاب اسلامی، سپاه، بسیج، جهاد سازندگی و... و همچنین، پس از نخست وزیر شهید رجایی، سازمان های دولتی در خدمت جنبش مذهبی مردمی قرار گرفت.

ویژگی چهارم این است که یک سال پیش از انقلاب، جهانیان بارها شاهد اعتراض میلیون ها ایرانی به صورت تظاهرات خیابانی علیه حکومت پهلوی بودند. پس از انقلاب، این اعتراض میلیونی علیه آمریکا، بارها و بارها، در خیابان های شهرهای ایران تکرار شد و هنوز نمایش خیابانی این جریان در مناسبت های ویژه ادامه دارد (جلائی پور، ۱۳۹۲: ۵۶۴-۵۶۱).

این جنبش در دوره موسوم به اصول گرایی نمود عینی در فضای سیاسی و اجتماعی جمهوری اسلامی داشت و توانست از حداکثر امکانات، فرصت ها، مزایا و سهمیه هایی که دولت در اختیار آن ها گذاشته است، استفاده کند و با فربه شدن و در اختیار داشتن سرمایه های سیاسی و اقتصادی، دیگر رقیبی در عرصه سیاسی و اقتصادی برای خود متصور نبودند و نگاه آن ها به دولت بعدی اجرای خواست ها و برآوردن مطالبات آن ها بود. هرچند که از عرصه ها و سرمایه های اجتماعی، فرهنگی و

نمادین غفلت نمودند.

جنبش مذهبی مردمی به تدریج با تغییرات اساسی روبه‌رو شد. چون از دل این جنبش مردمی، جنبش مردم‌سالاری دوم خرداد و بعد، جنبش مردم‌سالاری بعد از انتخابات ۱۳۸۸ بیرون آمد. این جنبش مذهبی مردمی در دوره سازندگی و در دوره اصلاحات، تنها در مناسبت‌هایی رونق داشت که واقعاً اکثر مردم به آن توجه می‌کردند، همچون راهپیمایی‌های ۲۲ بهمن و روز قدس. ولی در دوره احمدی‌نژاد، این نوع بسیج سازماندهی شده به پدیده‌ای تکرارشونده تبدیل شده است. طی این سال‌ها، سعی کردند با تمهیداتی، روحیه جدیدی به این جنبش به ارث رسیده از دوره انقلاب بدمند، بدون آنکه بر خواسته‌های مردم‌سالارانه انقلاب تأکید کنند؛ مثلاً قول آوردن پول نفت بر سر سفره‌ها یا مبارزه با فساد دانه‌درشت‌ها را به مردم می‌دادند، یا مطالبه اصلی این جنبش را دفاع از حقوق ایران برای بهره‌مندی از فناوری صلح‌آمیز هسته‌ای معرفی می‌کردند که آمریکا با آن مخالفت می‌کند، یا شعار عدالت‌طلبی و مبارزه با فقر و فساد را می‌دادند، یا می‌کوشیدند محتوای مذهبی جنبش را به موعودگرایی سیاسی، آن‌هم از نوع عوامانه آن تقلیل دهند. باین‌همه این تمهیدات باعث نشد که جنبش مذهبی مردمی، به جنبش خودجوش دهه اول انقلاب تبدیل شود (جلائی‌پور، ۱۳۹۲: ۵۶۹).

۱-۲- جنبش مردم‌سالاری: این جنبش فراگیر و سیاسی نیز که از درون اقشار مدرن بروز نمود، واجد چند ویژگی اساسی است. اولین ویژگی اینکه اقدامات گرایش اقتدارگرای مذهبی که می‌خواست جنبش مردمی و حکومت جمهوری اسلامی را در چارچوب تفسیر انحصاری خود هدایت کند، یکی از عواملی بود که به بروز شکاف سیاسی در جامعه منجر شد. این شکاف میان «خودی‌ها» که تحت تأثیر تفسیر اقتدارگرایان از جنبش مردمی و جمهوری اسلامی بودند و «غیرخودی‌ها» که به چنین تفسیری اعتقاد نداشتند، به وجود آمد. دومین ویژگی اینکه پس از جنگ، به تدریج، گفتمان معنا بخش و هویت‌بخش مردم‌سالاری شکل گرفت. این گفتمان توضیح می‌داد که چرا جامعه از جنبه فکری و مذهبی و اجتماعی، به «خودی» و «غیرخودی» تقسیم شده است و برای حل این شکاف و تبعیض، بر تقویت سازوکارهای جمهوریت، جمهوری اسلامی تأکید کرده و می‌کند. سومین ویژگی اینکه شبکه وسیعی از محافل دانشجویی، روشنفکران، نخبگان سیاسی، فرهنگی، هنری، دینی و اقتصادی، تحصیل‌کردگان در مراکز فرهنگی و دانشگاهی و متخصصان حوزه‌های تخصصی جامعه و نیز مراکز خدماتی و اداری، از مطالبات و اهداف گفتمان مردم‌سالار دفاع می‌کرد (جلائی‌پور، ۱۳۸۱). چهارمین ویژگی اینکه اقشار جدید در چندین برهه از جمله جنبش دانشجویی در سال ۱۳۷۸، تحصن

نمایندگان مجلس ششم در سال ۱۳۸۲ و اعتراضات بعد از انتخابات ۱۳۸۸ توانستند صدای اعتراض مدنی، نه توده‌ای خود را در سطح ملی به گوش حکومت برسانند (مهرگان، ۱۳۸۴: ۶۳).

بدین ترتیب، جنبش اصلاحی به قصد تقویت سازوکارهای دموکراتیک یا به تعبیر دیگر، به قصد حل معضلاتی به راه افتاد که جنبش مردمی و جمهوری اسلامی با آن‌ها روبه‌رو بود. رونق این جنبش، به حمایت خیابانی مردم متکی نبود؛ بلکه به آرای مردم در پای صندوق‌های رأی اتکا داشت. این امر با وظایف اصلی دولت سازگار بود و قدرت دولت را در عرصه داخلی و خارجی تکمیل می‌کرد. این موضوع نیز مهم‌ترین شرط برای تداوم ثبات سیاسی و رشد اقتصادی بود. ثانیاً، چون این جنبش مردم را به احقاق حقوق شهروندی خود، از طریق شرکت در انتخابات و مشارکت در نهادهای مدنی و حزبی و رسانه‌های مستقل، به‌عنوان هدفی مشخص دعوت می‌کرد، به رهبری کاریزماتیک و طرح اهداف غیرقابل دسترس نیاز نداشت. ثالثاً، جنبش اصلاحی قصد داشت با تقویت نهادهای دموکراتیک، دستاورد جنبش انقلابی و مردمی را در چارچوب تحقق سازوکار جمهوریت و آزادی تثبیت کند.

برخلاف جنبش مردمی، مهم‌ترین معضل جنبش اصلاحی موانعی بود که اصولگرایان از طریق اتکا به قدرت حکومت و از طریق استفاده ابزاری از جنبش مردمی مذهبی، در راه تحقق مطالبات جنبش اصلاحی ایجاد می‌کردند (شیبانی، ۱۳۸۴: ۴۱ تا ۶۴). با تداوم مانع‌تراشی‌های اصولگرایان، به‌خصوص با تکیه بر امکانات حکومت، تعداد فراوانی از مردم که به اصلاح‌طلبان امید بسته بودند، ناامید شدند. تعداد بسیاری از آنان در انتخابات دومین دوره شورای اسلامی و انتخابات مجلس هفتم و نهمین دوره ریاست جمهوری شرکت نکردند و اصلاح‌طلبان در عرصه سیاسی شکست خوردند. همچنین، اگرچه مطالبات اصلی جنبش اصلاح‌طلبی به نتیجه نرسید و امواج اصلاحات مهار شد، این جنبش محو نشد؛ زیرا اکثر مؤلفه‌های این جنبش همچنان در جامعه حضور داشت. از این‌رو، جنبش مردم‌سالاری مجدداً در فرصت انتخاباتی خرداد ۱۳۸۸، با امواج اعتراضی توفنده‌تری ظهور کرد. به نظر می‌رسد که اصولگرایان در ایران، با مشکل ریشه‌داری روبه‌رو هستند؛ زیرا جنبش اصلاحی و مردم‌سالار از دل همان جنبش مردمی انقلاب اسلامی بیرون آمده است و اهداف تحقق‌نیافته انقلاب اسلامی را پیگیری می‌کند. ولی برخی حرکت‌های افراطی و رادیکال توسط بخشی از اصلاح‌طلبان، به‌خصوص در ماجرای تخریب هاشمی رفسنجانی در تعدادی از روزنامه‌های اصلاح‌طلب، باعث شکاف بین اقشار سستی و جدید جنبش اصلاحات شد و از وجود نیروهای واسطه و میانجی برای مذاکره، تعامل و گفت‌وگو با اقشار سستی محروم شدند.

۲- جنبش‌های مبتنی بر پیشروی آرام: پویایی‌های جامعه ایران فقط به دو جنبش فراگیر و سیاسی محدود نمی‌شود؛ بلکه در سطح افشار اجتماعی جامعه نیز می‌توان دست‌کم از چند جنبش اجتماعی مبتنی بر پیشروی آرام نام برد. ممکن است ویژگی جنبش‌های اجتماعی را نتوان به پررنگی جنبش‌های سیاسی، در این جنبش‌های نشان داد؛ اما همه آن‌ها دست‌کم چند ویژگی از ویژگی‌های جنبش‌ها را دارند. ثانیاً، از آنجاکه اکثر این جنبش‌ها مستقیماً به قدرت سیاسی معطوف نیستند و مطالبات خود را در جریان زندگی روزمره پی می‌گیرند، به پیشروی آرام خود برای تغییر رویه‌ها و تلقی‌ها و ارزش‌های حاکم بر جامعه ادامه می‌دهند. ثالثاً چنانچه در جامعه فرصتی پیش بیاید، معمولاً این جنبش‌ها به جنبش فراگیر مردم‌سالاری می‌پیوندند و امواج جنبش سیاسی را سهمگین می‌کنند. رابعاً، این جنبش‌ها باهم هم‌پوشانی دارند و هر فرد ممکن است خود را هم‌زمان، حامی چند جنبش بداند؛ برای نمونه یک نفر می‌تواند هم‌زمان خود را طرفدار جنبش دانشجویی و جنبش زنان و جنبش جوانان بداند.

۲-۱- جنبش جوانان: یکی از جنبش‌های مبتنی بر پیشروی آرام که با جنبش زنان و دانشجویان هم‌پوشانی دارد، جنبش جوانان است. جنبش جوانان ناظر به این واقعیت است که میان جوانان از طبقه متوسط شهری، شاهد جوانانی هستیم که در زندگی روزمره خود، از سبک‌های زندگی و رویه‌های خاصی پیروی می‌کنند. البته این سبک‌ها لزوماً پسندیده نظام سیاسی یا حتی دیگر نسل‌های جامعه نیست و با آموزش‌های نظام رسمی آموزشی و تبلیغات صداوسیما فاصله دارد (کاشی و دیگران، ۱۳۸۴: ۲۵۱ تا ۲۹۲).

سبک‌های زندگی جوانان متنوع است. حتی نوع عزاداری آنان با عزاداری‌هایی که دستگاه‌ها و سازمان‌های رسمی تبلیغ می‌کنند، متفاوت است. نوع مصرف فرهنگی جوانان نیز چندان تأییدشده دستگاه‌های رسمی، همچون صداوسیما نیست. موسیقی‌های زیرزمینی تولیدشده در ایران و موسیقی‌های تولیدشده در خارج از کشور، سینمای جهان، شبکه‌های ماهواره‌ای ایرانی و غیر ایرانی خارج از کشور و فضای مجازی، منبع بخش عمده‌ای از مصارف فرهنگی جوانان شده است. جوانان بیش از دیگر نسل‌ها، در معرض امواج فرهنگی جهانی و غربی و فراملی هستند. همچنین، به مهاجرت موقت یا دائمی از کشور تمایل بیشتری دارند. وسیله‌های ارتباطی این جوانان، عمدتاً موبایل، پیام کوتاه، ایمیل و شبکه‌های مجازی، همچون فیس‌بوک، گوگل ریدر، توییتر، تلگرام و واتساپ است. جوانان امروز پر حجم‌ترین شبکه‌های اجتماعی را تشکیل داده‌اند. حتی نوع غذا

خوردن و انتخاب پوشش این جوانان متفاوت است. شبکه دوستان و همکارانشان تا حدی، در حال جایگزین شدن شبکه گسترده خانوادگی شان است. اکثر این جوان‌ها حتی اگر خانه پدر و مادرشان هم کوچک باشد، حتماً اتاق یا جای مستقلی در آن خانه کوچک برای خود دست‌وپا می‌کنند؛ به عبارت دیگر، حوزه خصوصی جوانان متمایزتر و وسیع‌تر شده است (جلائی‌پور، ۱۳۹۲: ۵۷۶).

چرا این قبیل از ویژگی‌های سبک زندگی بخشی از جوانان، از جنبشی اجتماعی خبر می‌دهد؟ زیرا این جریان، واجد اکثر ویژگی‌های جنبش‌های اجتماعی است. اولین ویژگی این است که شکاف بین انتظارات جوانان و آنچه در واقعیت زندگی روزانه می‌گذرد، جدی است و از نظر جوانان، دولت ایجادکننده بخش مهمی از این شکاف است. دومین ویژگی این است که از نظر گفتمانی، ممکن است این جوانان مانند دانشجویان سیاسی قادر نباشند گفتمان مردم‌سالاری را دقیق و گویا و منسجم به کار بگیرند و به زبان بیاورند؛ اما از نظر «آگاهی عملی» دموکراسی خواه‌اند. ویژگی سوم این است که جوانان امروز، در شبکه‌های دوستی، همکلاسی، هم‌محلّی، همکاری و همسایگی به هم مرتبط‌اند. چهارمین ویژگی این است که جنبش جوانان بیشتر عمل‌گراست و اغلب، اعتراض خود را در زندگی روزمره خود نشان می‌دهد؛ ولی به محض اینکه فرصت سیاسی پیدا کند، نیروی اصلی جنبش سراسری مردم‌سالاری و اعتراضی را تشکیل می‌دهد. همین جوانان در شانزده تا هجده‌سالگی، حاملان اصلی رخداد دوم خرداد ۱۳۷۶ بودند. همین جوانان چند بار در دوره اصلاحات، به‌طور وسیع در انتخابات مشارکت کردند و اصلاح‌طلبان را به پیروزی رساندند. وقتی هم دیدند قوانین و سیاست‌های وعده داده شده به آنان به تصویب نرسید، انتخابات شورای دوم را عملاً تحریم کردند؛ اما همین جوان‌ها وقتی متوجه شدند سیاست تحریم انتخابات فایده‌ای ندارد، دوباره در انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۸ مشارکتی انبوه داشتند و در واکنش به نتایج انتخابات، جنبشی سراسری ایجاد کردند (جلائی‌پور، پاییز ۱۳۹۱: ۳۵).

۲-۲- جنبش زنان: این پدیده نیز یکی دیگر از گونه‌های جنبشی مبتنی بر پیشروی آرام در جامعه ایران است. فعالیت زن محورانه و کوشش برای برابری و نیل به عدالت جنسیتی در عرصه عمومی و خصوصی و علاج فرهنگ مردم‌سالاری در دولت و خانواده‌ها روندی جدید در ایران نیست؛ بلکه از انقلاب مشروطه آغاز شده و در دهه‌های گذشته نیز رشد فزاینده‌ای پیدا کرده است. امروز، با رشد تحصیلات، میل به آموزش در سطوح عالی، استقلال اقتصادی در زنان، تأثیر روزافزون‌تر امواج فراملی فرهنگی در جهت رفع تبعیض علیه زنان و حضور مستمر زنان در عرصه سیاست خبایانی در

جریان انقلاب اسلامی و پس‌از آن، زمینه‌ای را فراهم کرده است که می‌توان، اکثر ویژگی‌های جنبش اجتماعی را در حرکت جمعی زنان مشاهده کرد.

امروز، تعداد چشمگیری از زنان، دیگر همچون نسل‌های قبل نمی‌خواهند در زندگی روزانه‌شان، اسیر یک زندگی «جبری» باشند و می‌خواهند خودشان زندگی‌شان را «بسازند». آنان در عرصه عمومی و خانواده، شاهد موقعیتی تبعیض‌آمیز میان زنان و مردان هستند. این آگاهی عملی را هم پیدا کرده‌اند که این اوضاع تبعیض‌آمیز طبیعی نیست و باید تغییر کند. از این رو، رویه‌هایی را در زندگی روزمره خود در پیش گرفته‌اند که در حد انتظار مسئولان آموزش‌های رسمی نیست؛ برای نمونه، تبلیغات رسمی از زنان انتظار دارد که هرچه زودتر ازدواج کنند و در جریان ازدواج، مصلحت‌اندیشی بزرگ‌ترها را جدی بگیرند و زود بچه‌دار شوند و کانون خانواده را گرم نگه دارند؛ اما زنان در زندگی روزمره خود تا آنجا که می‌توانند، تحصیلات خود را ارتقا می‌دهند، به دنبال کسب شغل و استقلال اقتصادی هستند، دیرتر ازدواج می‌کنند، دیرتر بچه‌دار می‌شوند، در پوشش آزاد باشند، هنگام ازدواج و قبل از هر چیز، توافق و تصمیم زن و مرد اهمیت دارد و بعد، رعایت نظر بزرگ‌ترها. زنان از نظر حقوقی، وضعیت برابری با مردان ندارند، ولی به جای رویارویی مستقیم با حکومت، هنگام عقد، تمام حقوقی را که ممکن است بعداً مردان علیه زنان استفاده کنند، در شرایط ضمن عقد می‌نویسند؛ مثل حق ادامه تحصیل، داشتن شغل، مسافرت، طلاق، مهریه، تعیین محل سکونت و... ظریف اینکه این اقدامات، علاوه بر خانواده‌های سکولارتر، در خانواده‌های مذهبی نیز رواج پیدا کرده است.

این زندگی روزمره زنان و پیشروی آرام، باعث چند تغییر مهم در عرصه عمومی و خانواده شده است. اولین تغییر اینکه پدرانی که می‌خواهند خانواده‌های خود را با فرهنگ مردسالارانه اداره کنند، با مشکلات و مقاومت‌های جدی فرزندان و زنان داخل خانواده روبه‌رو هستند. به تدریج، به جای خانواده مردسالار، شاهد رشد خانواده‌های غیر مردسالار و حتی خانواده‌های مدنی هستیم. «خانواده مدنی» خانواده‌ای است که زندگی در درون آن، به‌خصوص در تصمیم‌گیری بر سر مسائل مهم، به‌صورت توافقی و تفاهمی است و آمرانه نیست.

دومین تغییر، حضور زنان در عرصه سیاسی است. حمایت‌های امام خمینی (ره) از حضور زنان در تظاهرات سیاسی و خیابانی در جریان انقلاب و سیاست‌گذاری‌های بعدی، از عوامل مؤثری بود که عرصه عمومی ایران را برخلاف گذشته، برای خانواده‌های مذهبی ایران امن کرد. همه خواهر و برادر یکدیگر قلمداد شدند و دبیرستان، دانشگاه، خیابان و ارگان‌های دولتی برای دختران، امن‌تر محسوب

شد و پدران و مادران مذهبی تر و سستی تر با آرامش خاطر، دختران خود را به مراکز آموزشی و شغلی فرستادند. فرزندان همان مادرانی که در صحنه‌های سیاسی و خیابانی انقلاب شرکت می‌کردند، از حاملان اصلی جنبش اصلاحی در دهه گذشته بوده‌اند (جلائی پور، ۱۳۹۲: ۵۸۲).

تغییر سوم، سیاسی شدن پوشش زنان است. تبلیغات رسمی و نیروی انتظامی پوشش و حجاب خاصی را از زنان انتظار دارند؛ اما بخشی از زنان در زندگی روزمره خود، از نوع دیگری از پوشش استفاده می‌کنند. بدون اینکه زنان در خیابان دست به اعتراض سیاسی بزنند، همین مسئله به معضل هرروزه دولت تبدیل شده است. تغییر چهارم، شکل‌گیری تشکلهای گوناگون فمینیستی است که در عرصه عمومی، از مطالبات و حقوق و هویت مستقل زنان و نیز نگاه زنانه نگر به دولت و حتی گروه‌ها و تشکلهای حرفه‌ای سیاسی دفاع می‌کند. از این رو، پویش اجتماعی زنان فقط بر تغییرات و پیشروی آرام مبتنی نیست؛ بلکه در فرصتهایی که جنبش فراگیر مردم‌سالاری در ایران فعال می‌شود، زنان یکی از اجزای مهم آن هستند.

۲-۳- جنبش دانشجویی: یکی دیگر از جنبش‌های مبتنی بر پیشروی آرام، جنبش دانشجویی است. حاملان این جنبش، همان جوانان هستند؛ اما ویژگی‌های زیر، این جنبش را از جنبش جوانان متمایز می‌کند: ۱- زیست و زندگی دانشجویان در جایی متمرکز است که با تولید اندیشه، تحلیل، تفسیر و خلاقیت سروکار دارد؛ یعنی دانشگاه؛ ۲- جوانان دانشجو، به‌خصوص در دانشگاه‌های برتر کشور، جوانانی باهوش و بااستعداد هستند و کمتر اسیر تبلیغات بی‌پایه رسمی می‌شوند؛ ۳- دانشجویان در طول تحصیل، معمولاً دغدغه آب‌ونان و شغل ندارند و والدین و خانواده‌هایشان از آنان حمایت مالی می‌کنند؛ بنابراین، دانشجویان مجال انجام دادن کارهای فوق‌برنامه را دارند. آنان هر روز، در یکجا یا همان دانشگاه، همدیگر را می‌بینند و شبکه روابط آنان فشرده‌تر است؛ ۴- جنبش دانشجویی در تاریخ معاصر ایران، مسبوق به سابقه است و میراث و سابقه‌ای شصت‌ساله دارد. این ویژگی‌ها باعث می‌شود که نسبت جنبش جوانان و جنبش دانشجویی، مثل نسبت بادام و هسته بادام باشد.

اکثر ویژگی‌های جنبش‌ها، در جنبش دانشجویی نیز دیده می‌شود: اولاً، بین انتظارات دانشجویان و آنچه در جامعه و دولت جاری و حاکم است، شکاف زیادی وجود دارد. به همین دلیل، جامعه ایران همیشه مستعد ظهور جنبش دانشجویی بوده است؛ ثانیاً، گفتمان مردم‌سالاری و حقوق بشر، گفتمان غالب در دانشگاه‌ها و جنبش دانشجویی است. به بیان دیگر، اگر جوانان در جنبش، «با آگاهی عملی» از حقوق فردی دفاع می‌کنند، حاملان جنبش دانشجویی با قرائت‌های گوناگون مردم‌سالاری و حقوق

بشر آشنا هستند؛ ثالثاً، دانشجویان را می‌توان دستگیر کرد و برای آنان پرونده قضایی تشکیل داد؛ ولی نمی‌توان شبکه‌های اجتماعی آنان را مهار یا نابود کرد؛ چون بخشی از زندگی روزانه آنان است. شبیح جنبش دانشجویی در اکثر دوره‌ها، در آسمان سیاسی تهران و شهرهای بزرگ حضور دارد (جلائی‌پور، ۱۳۹۲: ۵۸۴).

ذکر دو نوع جنبش اجتماعی فراگیر و پیشروی آرام و انواع جنبش‌های جوانان، زنان و دانشجویان که عمدتاً طرفدار اقشار مدرن جامعه هستند از این جهت مهم است که در رقابت‌های سیاسی میان اقشار سستی و جدید، تنها نتیجه انتخابات تعیین‌کننده نیست بلکه تدریجی بودن فرایندهای به نتیجه رسیدن جنبش‌ها با توجه به پیشروی آرام آن‌ها و تأثیرگذاری بر تحولات درونی جامعه و نوع نگاه نهادهای حاکمیتی به این تحولات و روندها هم مدنظر است.

نگاه جنبشی به رقابت‌های سیاسی

روند برگزاری انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۳۷۶، حوادث پس از انتخابات ۱۳۸۸ و نیز تحولات منجر به پیروزی آقای روحانی در سال ۱۳۹۲ این فرض را در بین برخی تحلیل‌گران مطرح کرده که هرگاه انتخابات ریاست جمهوری با نوعی حرکت و اقدام جنبشی همراه بوده، نتایج غیر منتظره‌ای به بار آورده است. حامیان این دیدگاه ضعف‌های موجود در قانون انتخابات و محدودیت‌هایی ناشی از نظارت استصوابی شورای نگهبان و عملکرد برخی نهادهای دیگر را می‌پذیرند ولی ادعا می‌کنند ایجاد یک جنبش می‌تواند همه این محدودیت‌ها را پشت سر گذاشته باعث پیروزی نامزد مشخصی شود.

آن‌ها برای اثبات ادعای خود به پیروزی غیرمنتظره خاتمی در سال ۱۳۷۶، پیروزی احمدی‌نژاد در سال ۱۳۸۴ و روحانی در سال ۱۳۹۲ اشاره می‌کنند. منظور از جنبش اجتماعی تنها، یک جنبش بلندمدت نیست، بلکه نوعی بسیج فراگیر اجتماعی سیاسی است که می‌تواند در یک بازه زمانی به سرعت اوج گیرد و بستری برای انتقال پیام و شناساندن یک نامزد باشد. برای نمونه در انتخابات سال ۱۳۷۶ شاهد پیدایش جنبشی انتخاباتی بودیم که هر چه به روز انتخابات نزدیک‌تر می‌شدیم، شدت و وسعت بیشتری پیدا می‌کرد و در شناساندن آقای خاتمی در سراسر کشور نقش مهمی ایفا کرد. ویژگی جنبش این است که یک هویت جمعی ایجاد می‌کند که برای گروه‌های خاصی جذابیت پیدا کرده، مد می‌شود و از این رو آن گروه‌ها تلاش می‌کنند به هویت مذبور بپیوندند و خود را با آن معرفی کنند. برای نمونه در سال ۱۳۷۶ جوانان، دانشجویان و زنان در حمایت از آقای خاتمی جنبشی

به راه انداختند و در نتیجه حمایت از آقای خاتمی در میان جوانان مد شد. در چنین شرایطی خیلی‌ها برای به‌روز نشان دادن خود و عقب نماندن از قافله از این نامزد حمایت کرده و به او رأی دادند (قهرمان‌پور، ۱۳۹۴: ۱۰۱-۱۰۰).

فهم و پذیرش رابطه جنبش اجتماعی با انتخابات قدری مشکل است، به‌ویژه برای آن‌ها که در ذهنشان تعارض و تضاد یک عیب و نقصان به شمار می‌آید. در جوامع غربی و برخی جوامع غیر غربی که در آن‌ها انتخابات آزاد و منصفانه وجود دارد و تثبیت شده است، انتخابات با کار حزبی گره‌خورده و عجین شده است. انتخابات اصلی‌ترین عرصه تجلی مهارت‌های سیاسی و تبلیغاتی یک حزب است. همه تلاش احزاب معطوف به کسب قدرت برای زمانی مشخص از طریق برنده شدن در انتخابات بوده و همه آمادگی‌ها در دوران اپوزیسیون و دولت در سایه بودن، برای همین صورت می‌گیرد ولی اگر در جامعه‌ای مانند ایران احزاب قدرتمند تاریخی وجود نداشته باشند، بازیگران سیاسی باید چگونه عمل کنند؟

یک‌راه حل این است که آن‌ها همچنان در چارچوب احزاب عمل کرده تلاش کنند به‌مرورزمان فرهنگ کار حزبی و تشکیلاتی را نهادینه کنند. راه‌حل دیگر این است که در نبود احزاب قدرتمند، بازیگران و نامزدها به شیوه جنبشی عمل کنند. منظور از جنبشی عمل کردن عمل برخلاف نرم‌ها و هنجارهای سیاسی حاکم نیست، گو اینکه در معنای موردنظر ما جنبشی عمل کردن هم الزاماً ضد حزبی عمل کردن نیست. از دید پراگماتیستی می‌توان گفت در شرایطی که فرهنگ کار حزبی نهادینه نشده و قانون انتخابات احزاب را به رسمیت نشناخته است و نیروهای ضد دموکراتیک هم فعال‌اند، ایجاد جنبش اجتماعی یکی از راه‌های پیشبرد تغییر است.

عباس عبدی از نیروهای سیاسی اصلاح‌طلب، به‌جای عبارت جنبشی از مفهوم جبهه‌ای استفاده کرده، می‌گوید که در ایران هنوز برای کار حزبی کردن زود است و احزاب باید در کنار هم یک جبهه فراگیر مانند جبهه فراگیر اصلاحات تشکیل دهند. مفهوم «جبهه» برای انتقال معنای موردنظر ما از جنبش کافی نیست؛ زیرا در اقدام جبهه‌ای، اولویت با نیروهای سیاسی و به تعبیری نخبگان سیاسی است و نیروهای جامعه مدنی حضور فعالی در آن ندارند ولی جنبش اجتماعی و به‌ویژه یک جنبش اجتماعی این ظرفیت را دارد که هم‌زمان نیروهای سیاسی و مدنی را فعال کند و از این‌رو قدرت تأثیرگذاری خود را به‌صورت قابل‌توجهی افزایش دهد. از این منظر، جنبش حرکتی ضد حزبی به‌قصد نادیده گرفتن تشکیلات حزبی و کار تشکیلاتی نیست. بلکه به دلیل ماهیت متکثر خود

می‌تواند از سازمان‌دهی‌هایی با اشکال مختلف بهره بگیرد. درون جنبش اجتماعی جدید، هم احزاب می‌توانند حضور داشته باشند و هم افراد غیر تشکیلاتی، جنبش در این معنا وسیع‌تر از جبهه است؛ زیرا در «جبهه فراگیر» همچنان حالت نخبه‌گرایانه و مدیریت از بالا به پایین وجود دارد و حضور نیروهای مدنی بدون تشکیلات حزبی ضعیف است (قهرمان‌پور، ۱۳۹۴: ۱۰۲).

اهمیت کار جنبشی شاید از آنجا ناشی می‌شود که در ایران دولت در قیاس با احزاب و جامعه مدنی خیلی قوی است و می‌تواند احزاب را تعطیل کرده و جامعه مدنی را به شدت محدود کند ولی جنبش در زمان کوتاهی شکل می‌گیرد و عمر آن نیز کم است و از این‌رو دولت‌ها فرصت کافی برای مهار آن نداشته یا آن را تهدیدی جدی به شمار نمی‌آورند. در برخی کشورها جنبش‌ها نقش مکمل احزاب را در زمان مبارزات انتخاباتی ایفا می‌کنند. در چنین وضعیتی، احزاب یا جامعه مدنی گویا به تنهایی قادر به محدود کردن قدرت دولت نخواهند بود و ضمن همکاری با یکدیگر می‌توانند این مهم را انجام دهند. پس وقتی از جنبشی کردن انتخابات یاد می‌کنیم غرض کنار زدن احزاب نیست بلکه وجود سازوکاری برای در کنار هم قرار گرفتن احزاب و گروه‌های سیاسی و افراد با گرایش‌های مختلف است تا بتوانند از این طریق قدرت تأثیرگذاری خود را در انتخابات دوچندان کنند.

از زاویه‌ای دیگر می‌توان گفت جنبش‌ها سرعت انتخاباتی شدن فضای سیاسی و به تعبیری شرایط ساختاری را افزایش می‌دهند. این درسی است که می‌توان از سه انتخابات ۱۳۷۶، ۱۳۸۴ و ۱۳۹۲ گرفت. در سال ۱۳۸۴ یکی از عمده‌ترین دلایل شکست اصلاح‌طلبان آن بود که جدای از یکدیگر و به صورت حزبی عمل کردند و حرکتی جنبشی در حمایت از آن‌ها شکل نگرفت ولی در سال ۱۳۷۶ و ۱۳۹۲ درحالی که امید چندان برای پیروزی طرفداران تغییر وجود نداشت، عملکرد جنبشی این کار را ممکن کرد.

از طرفی ماهیت منعطف جنبش‌های نوین اجتماعی جدید قدرت مانور آن‌ها را در قیاس با جنبش‌های طبقاتی قدیمی بیشتر می‌کند، به‌ویژه اگر توجه کنیم بخشی از بسیج سیاسی و اجتماعی در این جنبش‌ها در فضای مجازی و از طریق ابزارهای جدید ارتباطی انجام می‌شود.

جنبش‌های جدید اجتماعی درصدد گسترش سیاست به رسمیت شناختن تفاوت‌ها، سیاست زندگی و سیاست هویت‌اند (قانع‌راد و خسروخاور، تابستان ۱۳۹۶: ۲۳۸). آن‌ها برخلاف احزاب، خواستار طرد یا حذف رقبای سیاسی نیستند بلکه درصدد به رسمیت شناختن و پذیرش آن‌ها هستند. جنبش‌های اجتماعی جدید خواهان به رسمیت شناختن و احترام به هویت‌های فرهنگی، زبانی،

جنسی، نژادی و غیره‌اند و حذف و سرکوب آن‌ها را به بهانه تحقق اهداف آرمانی از سوی دولت جایز نمی‌دانند.

سیاست زندگی یا سیاست سبک زندگی در وهله نخست نوعی سیاست انتخاب و سیاست تحقق خود در محیطی است که به طرزی بازاندیشانه سازمان یافته است. با نفوذ فزاینده سیاست زندگی، کار سیاست رهایی‌بخش (که درصدد رهانیدن جامعه از دست نیروهای استعماری، استثمار و نابرابری است) پایان نمی‌پذیرد و در عمل هریک از مسائل مربوط به سیاست زندگی، مسائل جدیدی از نوع رهایی‌بخش به وجود می‌آورند (قانع‌راد و خسروخاور، تابستان ۱۳۹۶: ۲۳۸). جنبش‌های جدید اجتماعی شکلی از سیاست و عمل سیاسی را عرضه می‌کنند که محصول تحولات پس از جنگ جهانی دوم در غرب و تا حدی کمتر در دیگر کشورهای متأثر از فرایند جهانی شدن مدرنیته‌اند. این شکل جدید امکان‌ها یا فرصت‌های جدیدی را برای تأثیرگذاری بر عرصه سیاست و دولت در اختیار جنبش‌ها قرار می‌دهند.

یورگن هابرماس که یکی از جدی‌ترین نظریه‌پردازان این شکل جدید از سیاست است، در جنبش‌های اجتماعی جدید دو نوع ظرفیت را شناسایی می‌کند که عبارت‌اند از ظرفیت‌های آزادی‌بخش و ظرفیت‌های مقاومت. هدف جنبش‌های مقاومت، متوقف کردن عرصه‌های کنش مبتنی بر سازمان رسمی به خاطر عرصه‌های کنش مبتنی بر ساختار ارتباطی است و نه فتح قلمروهای تازه. برای نمونه جنبش دانشجویی درصدد سیاسی کردن حوزه عمومی است و از این‌رو هاله احترام ناشی از تخصص‌گرایی در دستگاه تصمیم‌گیری دولتی را می‌زداید و سیاست‌گذاری را در معرض مباحثه و گفت‌وگوی عمومی قرار می‌دهد (قانع‌راد و خسروخاور، تابستان ۱۳۹۶: ۲۳۸).

علت تأکید بر اهمیت جنبش‌ها و عملکرد جنبشی، عمل‌گرایی نهفته در پس آن است. تجربه چهار دهه گذشته در کنار تحولات فرهنگی، اجتماعی صورت گرفته در ایران در سال‌های اخیر نشان می‌دهد عملکرد جنبشی مؤثرتر از عملکرد حزبی بوده است. تصادفی نیست که در ایران حزب ۵۰ ساله نداریم ولی نهضت ۵۰ ساله داریم. عده‌ای که با عملکرد جنبشی مخالف‌اند، آن را در تعارض با عملکرد منظم و قاعده‌مند و قابل پیش‌بینی حزبی می‌دانند، درحالی‌که الزاماً این‌گونه نیست.

باید توجه کرد جنبش‌ها عمر خیلی زیادی ندارند و بیشتر در اعتراض به یک پدیده یا تلاش برای رسیدن به یک یا چند هدف شکل می‌گیرند و ممکن است در طول زمان جای خود را به احزاب بدهند، چنانکه در کشوری مانند آلمان جنبش طرفدار محیط‌زیست زمینه‌ساز تشکیل حزب سبز شد.

آنچه در اینجا مدنظر ماست در وهله نخست حرکات و اقداماتی است که بیشتر شکل و قالب جنبشی دارند تا شکل حزبی سلسله مراتبی دارای رئیس، دبیر کل و غیره. اگر نامزدها یا ستادهای آن‌ها بتوانند در زمان مبارزات انتخاباتی، هواداران خود را به شکل خودجوش بسیج کنند، حرکت مزبور جنبشی است شکل گرفته درباره انتخابات و با هدف پیروز کردن یک نامزد خاص ولی حالتی دیگر را هم می‌توان تصور کرد که در آن یک جنبش از قبل موجود و با عمر به نسبت زیاد در زمان انتخابات از یک نامزد خاص حمایت کرده و در راستای پیروز کردن وی فعال شود.

حالت اول در سال ۱۳۷۶ رخ داد و حالت دوم در سال ۱۳۹۲. در سال ۱۳۷۶ زمینه‌های جنبشی در جامعه وجود داشت و در ایام رقابت‌های انتخاباتی فعال و منجر به بسیج طرفداران آقای خاتمی گردید ولی در سال ۱۳۹۲، یک جنبش از قبل موجود در حمایت از آقای روحانی فعال شد. در سال ۱۳۸۴ هم به اعتقاد برخی‌ها جنبش حاشیه‌نشینان و تهیدستان و شبکه فراگیر ایدئولوژیک-اقتصادی در حمایت از آقای احمدی‌نژاد در مرحله دوم انتخابات شکل گرفت و باعث پیروزی وی گردید (قهرمان‌پور، ۱۳۹۴: ۱۰۸-۱۰۶).

در طراحی استراتژیک هم‌زمان باید تحلیل و نظر را با عمل و پراکسیس درآمیخت. توجه بیش‌ازحد بر یکی از این دو می‌تواند عامل ناموفق بودن، باشد. دست‌کم درباره انتخابات ۱۳۹۲ می‌توان گفت پراکسیس تا حدی موفق‌تر از تئوری و تحلیل بود. اگر بخواهیم انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۹۲ را از زاویه دید و چشم‌انداز جنبشی بکاویم، می‌توانیم بگوییم این انتخابات در بستری از سیاست جدیدی واقع شد که سال‌ها پیش آغاز شده بود و شکل جدیدی از سیاست را در فضای سیاسی ایران مطرح و عرضه کرد که نو و بدیع بود تا حدی که هم حاکمیت و هم مخالفان آن، شناخت خود از آن را در طول زمان به دست آوردند و احتمالاً هیچ‌کدام در ابتدا گمان نمی‌کردند پتانسیل جنبش تا این اندازه زیاد باشد. آنچه به‌روشنی در این بستر جنبشی جدید بود، پیدایش شکلی از سیاست غیر مردانه و غیر ایدئولوژیک بود که حضور زنان و جوانان طرفدار سبک زندگی را رقم زد.

نتیجه‌گیری

در پاسخ به پرسش اصلی این مقاله که چرا موقع هر کنش سیاسی رقابت‌آمیز همچون انتخابات سراسری ریاست جمهوری، احزاب نقش کم‌رنگی دارند و همه به سمت جبهه‌ها و ائتلاف‌ها می‌روند و تلاش همه این گروه‌ها و جریان‌ها در راستای ایجاد «موج اجتماعی» است، نوعی پتانسیل

جنبشی بودن فضای سیاسی و اجتماعی جامعه ایران را می‌رساند. بحث جنبشی بودن فضای سیاسی و اجتماعی ایران را بدین خاطر مطرح می‌کنیم که در سه دهه اخیر با نوعی مشارکت از نوع جنبشی و منازعه آمیز مواجه هستیم تا رقابت سیاسی در چارچوب یک نظام معنا بخش مشترک و نوع عینی احزاب سیاسی. چون زمانی که احزاب در انتخابات و رقابت‌ها نقش‌آفرین باشند، فضای سیاسی حالت جنبشی به خود نمی‌گیرد و در اصطلاح موج ایجاد نمی‌شود. در دهه‌های اخیر با دو گونه جنبش مواجه بودیم؛ یکی گونه «جنبش سیاسی فراگیر» و مبتنی بر فرازوفرواد امواج اعتراضی و با صدا همچون جنبش مردمی مذهبی و جنبش مردم‌سالاری و دیگری، گونه «جنبش‌های مبتنی بر پیشروی آرام» و کم سروصدا همچون جنبش زنان، جنبش جوانان و جنبش دانشجویان. این جنبش‌ها هرکدام نیروها، هواداران و حامیان خود را در جامعه دارند و به فراخور زمان و موقعیت ایجادشده در عرصه مشارکت و رقابت سیاسی تأثیر خود را می‌گذارند. دوره‌های انتخاباتی سراسری، معمولاً یکی از فرصت‌های سیاسی برای این نوع جنبش‌هاست.

در خصوص جنبشی بودن فضای سیاسی و اجتماعی ایران می‌توان نتیجه گرفت که چون نظام سیاسی دنبال شبکه‌سازی از بالا و به‌صورت رسمی است، اجازه تشکیل نهادهای رابط و میانجی میان مردم و دولت و حتی میان خود مردم را همچون احزاب، اتحادیه‌ها، سندیکاها، نهادهای مدنی و زیست‌محیطی و... ندادند و اگر هم شکل گرفته‌اند صوری و جنبه تبلیغاتی داشته‌اند یا دولت ساخته و تأثیرگذار نبودند. به همین خاطر فضای انتخابات و رقابت‌های سیاسی به سمت جنبش‌هایی رفت که در همه عرصه‌های زندگی نمود عینی خود را بر جای گذاشته‌اند و به‌صورت تدریجی عرصه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را متأثر ساخته‌اند. جنبش زنان، جوانان و دانشجویان و مطالبات آن‌ها هرچند جنبه رسمی و سازمان‌یافتگی ندارند ولی از طریق رسانه‌های غیررسمی باعث شدند که نگرش‌ها و ارزش‌های خود را در جامعه تا حدی پیاده کنند. هرچند با مقاومت اقشار سستی روبه‌رو هستند. عدم اجازه به چنین جنبش‌هایی در سال‌های موردبررسی و حتی در چند سال اخیر از جمله سال ۱۳۹۶ و ۱۳۹۸ باعث ایجاد اعتراضاتی شدند که نمود اصلی آن‌ها خشونت بود و به نوعی به جنبش‌های بی‌سر و ناجنبش کشیده شدند که فضای تیره‌وتاری را فرا روی تحلیل گران از آینده جامعه ترسیم می‌کند.

در دوره موردبررسی بر اثر رقابت میان اقشار سستی و جدید کشمکش‌های برای رسیدن به قدرت ایجاد شد. عدم درون‌زا بودن دموکراسی در ایران و فقدان فرهنگ دموکراتیک و خصلت آشتی‌ناپذیر

سنت و تجدد، سبب می‌شود که گروه‌های معارض در دو سوی شکاف سنت و تجدد، در پی نهاده‌ی کردن قدرت خود و حذف رقیب از گردونه قدرت و حاکمیت باشند، بازتاب این مصالحه ناپذیری، منازعه و کشمکش دائمی میان نیروهای اجتماعی و خروج از فرایند دموکراتیک خواهد بود.

در واقع در چهار دهه اخیر به‌طور نسبی با تعارضی در خصوص وضعیت اقشار مدرن روبه‌رو هستیم؛ چراکه از یک‌سو شاهد رشد کمی این اقشار با توسعه شهری و توسعه دولتی روبه‌رو هستیم و از سویی دیگر به دلیل نداشتن احزاب، سندیکا، اتحادیه، نهادهای مدنی، انجمن‌های زیست‌محیطی و در کل سازمان‌های مردم‌نهاد که نمایندگی حقیقی این اقشار را داشته باشند با محدودیت فعالیت این اقشار روبه‌رو هستیم و در نتیجه شاهد مشارکت سلبی این طبقه به معنای شرکت در انتخابات برای حذف یا به قدرت نرسیدن یک نامزد انتخابی و یا انفعال این طبقه هستیم. انتخابات ریاست جمهوری در سال‌های ۱۳۷۶ و ۱۳۸۴ نمود عینی این مسئله هستند. به‌طوری‌که در انتخابات سال ۱۳۷۶ این طبقه به جهت جلوگیری از انتخاب ناطق نوری به سید محمد خاتمی رأی داد و در سال ۱۳۸۴ به جهت سرخوردگی از اصلاحات و ذهنیت منفی از دوره سازندگی و با وجود حمایت احزاب و شخصیت‌های مهم سیاسی از هاشمی رفسنجانی بخش زیادی از آن‌ها به محمود احمدی‌نژاد رأی داد.

در نهایت این‌که به دلیل آمرانه بودن نوسازی در ایران و رانتی بودن اقتصاد سیاسی، اقشار مدرن در ایران به دلیل وابستگی ساختاری به حکومت و عدم استقلال از آن و دست‌اندازی اقشار سستی به سرمایه‌های سیاسی و اقتصادی، قادر به تبدیل نیازها و مطالبات خود (سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی و...) به الگوی مستقل سیاسی به‌طور مشخص نیست و در رسیدن به اهداف و خواسته‌های خود ناکام ماند.

منابع و مأخذ

- ابراهیمیان، لیلا (۱۳۹۷)، «کدام یک: توده‌ای بودن یا جنبشی شدن؟»، گفتگو با محمدمبین قانع‌راد، ماهنامه آینده‌نگر، ۲۴ فروردین.
- باتامور، تی. بی (۱۳۶۷)، طبقات اجتماعی در جوامع جدید، ترجمه اکبر مجدالدین، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۰)، «درآمدی بر جامعه‌شناسی وفاق و اجماع با تأکید بر مورد ایران»، در رقابت‌ها و چالش‌های سیاسی در ایران امروز (مجموعه مقالات منتشرشده ج ۱)، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- پرزورسکی، آدام (۱۳۸۶)، «مسائلی چند در مطالعه گذار به دموکراسی»، در مجموعه مقالات گذار به دموکراسی، ویراسته محمدعلی کدیور، تهران: گام نو.
- پورسعید، فرزاد (پاییز ۱۳۸۸)، «بازتولید گفتمانی راهبرد استقرار امنیت نرم در جامعه ایرانی»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال دوازدهم، شماره ۴۵.
- تیلی، چارلز (۱۳۸۵)، انقلاب‌های اروپایی (۱۹۹۲-۱۹۹۲)؛ بررسی تحلیلی پانصد سال تاریخ اروپا، ترجمه بهاءالدین بازرگانی گیلانی، تهران: کویر.
- جلائی‌پور، حمیدرضا (بهمن ۱۳۹۱)، «گفتگو»، «یک آدم مذهبی نمی‌تواند لیبرال خالص باشد»، مجله مهر نامه، شماره ۲۸.
- جلائی‌پور، حمیدرضا (۱۳۸۹)، «کارنامه دوره اصلاحات (۱۳۷۶ تا ۱۳۸۴)»، سایت نوروز، قابل دسترسی در سایت www.norooz.com
- جلائی‌پور، حمیدرضا (۱۳۹۲)، جامعه‌شناسی ایران: جامعه کژ مدرن، تهران: نشر علم.
- جلائی‌پور، حمیدرضا (۱۴۰۰)، «سه ویژگی کنونی جامعه ایران»، سایت بهار نیوز، ۹ مرداد، قابل دسترسی در سایت <https://www.baharnews.ir>
- جلائی‌پور، حمیدرضا (پاییز ۱۳۹۱)، «لایه‌های جنبشی جامعه ایران؛ دو جنبش کلان و ده جنبش خرد اجتماعی»، فصلنامه پژوهشنامه علوم سیاسی، سال هفتم، شماره ۴.
- جلائی‌پور، حمیدرضا (تابستان ۱۳۸۵)، «اندیشه دوتوکویل؛ رهایی بخشی ایمان مذهبی در جامعه مدنی»، فصلنامه مطالعات فرهنگی، شماره ۲.
- جلائی‌پور، حمیدرضا (۱۳۸۱)، جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی با تأکید بر جنبش اصلاحی دوم

خرداد، تهران: طرح نو.

شریعتی، سارا (۲۴ مرداد ۱۳۸۶)، «الگوهای رفتار انتخاباتی ایرانیان»، گفت‌وگو، روزنامه اعتماد، شماره ۱۴۶۷.

شیبانی، ملیحه (پاییز ۱۳۸۴)، «فقر، محرومیت و شهروندی در ایران»، فصلنامه رفاه اجتماعی، شماره ۱۸.

قهرمان‌پور، رحمن (۱۳۹۶)، بازی انتخابات ریاست جمهوری؛ پیش‌بینی ناپذیری انتخابات در ایران، چ ۲، تهران: تیسرا.

کاشی، محمدجواد و دیگران (بهار ۱۳۸۴)، «نقش شکاف انداز تجربیات نسلی در ایران»، فصلنامه رفاه اجتماعی، شماره ۱۶.

کاظمی، عباس (اسفند ۱۳۸۶)، «تأملات ایرانی: جامعه جنبشی»، مجله آیین، شماره ۱۱ و ۱۲. کریمی، علی (۱۳۸۵)، «جنبش‌های جدید اجتماعی و هویت با تأکید بر ایران»، در نهادهای مدنی و هویت در ایران، تهران: تمدن ایرانی.

محمدامین قانع‌ی راد، محمدامین و خسرو خاور، فرهاد (تابستان ۱۳۸۶)، «جنبش‌های اجتماعی جدید پایان مبارزه برای رفاه و سیاست اجتماعی»، فصلنامه رفاه اجتماعی، سال ششم، شماره ۲.

مهرگان، کیوان (۱۳۸۴)، کامیابی‌ها و ناکامی‌های مجلس اصلاحات، تهران: امید ایرانیان.

نش، کیت (۱۳۸۴)، جامعه‌شناسی سیاسی معاصر؛ جهانی‌شدن، سیاست، قدرت، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: کویر.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی